



۲۰۲۲/۱۱/۵

داکتر سید عبدالله کاظم/ تاریخ، بخش: رجال و شخصیت
های تاریخی

معرفی «میرزا میرمحمد هاشم خان وزیر مالیه (مشهور به میرهاشم خان) در قاموس کبیر افغانستان

از کتابت تا وزارت :

میرهاشم خان یکی از شخصیت برجسته و نامدار عصر امانی بود که از 9 سنبله 1301 شمسی تا سقوط سلطنت شاه امان الله غازی مدت بیش از هفت سال به حیث وزیر مالیه با جدیت خاص ایفای وظیفه کرد. موصوف بنیان گذار نظام مالی جدید افغانستان و یکی از حامیان سرسپرده شاه امان الله و اصلاحات اداری آن عصر بود و به انکشاف معارف در کشور تأکید جدی داشت، چنانچه در آنوقت که همه از کتب و معارف در گریز بودند، او یگانه پسر خود را در یازده سالگی جز دومین گروپ شاگردان افغانی جهت تحصیل به جرمنی اعزام کرد و دختر خود خدیجه را شامل اولین گروپ دختران افغان به ترکیه فرستاد.



میرهاشم خان از سادات کابل است که سلسله نسبی او بر طبق شجره دست داشته به شخصیت مشهور دینی و عرفانی کشور- سید مهدی «آتش نفس» علیه الرحمه میرسد. او در سال 1245 شمسی در قریه هندکی (چهلستون) کابل بدنیا آمد، کتابت و علوم مروجه را نزد بزرگان خانواده طور معمول فرا گرفت. پدرش میر عبدالعزیز با کاکایش بین بخارا و لاهور از طریق کابل به شغل تجارت مصروف بودند. هنگامیکه سردار عبدالرحمن خان در بخارا بود، همیشه از تجار افغانی طلب استعانت میکرد و اگر کوتاهی در زمینه از طرف تجار صورت میگرفت، سردار عقده مند می شد. به همین دلیل وقتی سردار به سلطنت رسید، میر عبدالعزیز را زندانی کرد که بعداً زنده و مرده او به اصطلاح گم شد و هستی و دارائی او همه برباد رفت. در اینحال میرهاشم خان که هنوز 16 سال داشت، متکفل اعاشه مادر، خواهر و یگانه برادر خورده سال خود بنام سیدحبیب (بعداً مستوفی ولایت کابل) گردید. او مجبور شد تا نزد دوستان پدر، از جمله عبدالجبار خان (برادر امیر دوست محمدخان) و بخصوص محمد سرورخان (بارکزائی - شاغاسی خیل، بعداً مشهور به بابا که شخص نهایت دلسوز و مهربان و در دربار امیر عبدالرحمن خان با نفوذ بود) مراجعه کند تا در یک دفتر به کار گماشته شود. با وساطت همین دو شخص در دفتر حسابات ارگ به حیث کاتب مقرر شد و توانست در مدت چند سال در امور حسابی و کتابت خود را چنان وارد سازد که مورد توجه بزرگان و شخص امیر قرار گرفت و زمینه پیشرفت برایش مساعد گردید. او در عصر سراجیه نخست به امور حسابی "ماشینخانه" که یکی از مهمترین فابریکات اسلحه سازی و سائر ضروریات صنعتی آنوقت بود، توظیف شد و تدریجاً به معاونیت و درسالهای اخیر آن دوره در راس امور آنجا قرار گرفت، چنانکه ضمن یک گزارش مفصل درباره تولیدات ماشینخانه منتشره سراج الاخبار افغانیه (13 ثور 1291 ش) آمده است: «افسر بزرگ و کاردار عمومی ماشینخانه کابل برگد محمد سرورخان و سرافسر همه ماشینخانه های افغانستان میر محمد هاشم خان بود». (برای شرح مزید دیده شود: کتاب: جنبش مشروطه خواهی در افغانستان، تألیف: پوهاند سید سعدالدین هاشمی، چاپ شورای فرهنگی افغانستان، 1380، پاورقی صفحه 149 و 150)

به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

هنگامیکه امان الله خان بتاريخ 9 حوت 1297 ش به سلطنت رسید، پس از اعدام مستوفی الممالک محمد حسین خان اداره موصوف را که متکفل امور مالیاتی کشور بود، لغو کرد، امور مذکور را به دفتر جدید تشکیل "نظارت مالیه" سپرد و متعاقباً آنرا به وزارت مالیه مسما ساخت که برگد میرزا محمود خان پوپلزائی در راس آن قرار داشت. میرزا محمود خان در این مقام تا ماه سنبله 1301 ایفای وظیفه کرد و به دلیل متعدد، از جمله داشتن روابط نزدیک با سردار نصرالله خان از کار کنار رفت و بجایش میرزا میرمحمد هاشم خان با تشکیل جدید به حیث وزیر مالیه مقرر شد که تا ختم دوره امانی (28 جدی 1307) در این مقام خدمت کرد.



اعضای کابینه اعلیحضرت غازی شاه امان الله در سال 1303 (1924) (فوتوی منتشره در جریده امان افغان)

وزیر حرب : محمد ولی خان
 وزیر خارجه : محمود طرزی
 وزیر داخله : عبدالعزیز خان بارکزی
 وزیر مالیه : میرزا میرهاشم خان
 وزیر تجارت : عبدالهادی خان داوی
 وزیر عدلیه : حیات الله خان
 وزیر معارف : فیض محمد خان زکریا
 وزیر دربار : محمد یعقوب خان
 رئیس شورا : شیر احمد خان
 مدیر مستقل طبیه : محمد کبیر خان سراج
 یاور اول حضور : محمود خان شاغاسی

خدمات ارزنده و ابتکارات :

باید گفت که شرح مفصل خدمات ارزنده و ابتکارات این وزیر با درایت در این مبحث نمی گنجد و ایجاب نوشتن یک کتاب را مینماید، ولی با ذکر مختصر آن در اینجا بسنده میگردد:

1 - تشکیل وزارت مالیه به اساس سیستم جدید که کاملاً از شکل عنعنوی متفاوت بود، آنهم به استناد مواد مندرج "اصول اساسی دولت علیه افغانستان" در مبحث "امور مالی" از ماده 58 تا ماده 63 (دیده شود: جرگه های بزرگ ملی افغانستان، تألیف محمد علم فیض زاد، چاپ 1368، صفحه 73)،

2 - تغییر در نظام مالیاتی افغانستان متکی به اساسات جدید، لغو انواع مختلف مالیات و محصول گمرکی، تغییر مالیات اراضی از جنس به نقد یعنی مالیه دهندگان مستقیماً و بدون ملاحظه خان و ملک با دفاتر مالی دولت مربوط گردید و دولت تمام مایحتاج خود را به پول نقد و خوش به رضا خریداری میکرد. بدینوسیله از بیگار و اجبار بر مردم به مقصد تحویل دهی مالیات بطور جنس که مشکلات زیاد داشت، جلوگیری بعمل آمد. (میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ چهارم، ایران 1378، جلد اول، صفحه 790)

3 - ترویج حساب عواید و مصارف دولت در چهار چوب بودجه سالانه به اتکا به "نظامنامه بودجه عمومی - مصوبه شورای دولت 1301". ارقام بودجه یک ساله را که مجموع عواید و مصارف دولت را برای بار اول نشان میدهد، میتوان طور مثال در کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" مطالعه کرد. (غبار: مأخذ فوق، صفحه 792)

4 - تسوید قوانین مالیاتی که بعد از تصویب نافذ و مرعی الاجرا گردید، از جمله: "نظامنامه مالیه - مصوبه سال 1299"، "نظامنامه خزانه جات دولت - مصوبه سال 1303"، "نظامنامه وظایف مستوفیان

و سررشته داران اعلی - مصوبه 1301"، "نظامنامه فروش املاک سرکار - مصوبه سال 1305"، "نظامنامه فروش اموال تحویلخانه های سرکاری - مصوبه 1305"، "نظامنامه محصول مال مواشی - مصوبه 1306"، "نظامنامه اخذ رسوم گمرکی - مصوبه 1305" و یک تعداد دیگر نظامنامه های مربوط به امور مالی.

5 - انکشاف اولین مکتب مسلکی در رشته حسابداری و امور دفتری بنام مکتب "اصول دفتری" که در راس آن یکی از میرزا های مجرب آنوقت غلام مجتبی خان مستمندی قرار داشت و به کمک یک متخصص ترکی پروگرامهای درسی آن تهیه و به تعداد زیاد جوانان را در امور حسابداری با شیوه جدید تربیه کرد که برای سالهای بعد همین اشخاص گردانندگان امور مالی کشور بودند. قدمهای نخستین این مکتب اساساً در دوره سراجیه گذاشته شد که بعداً رونق بیشتر یافت و بیک مهد مسلکی در امور دفترداری و مالیاتی تبدیل گردید. (شرح مزید: فرهنگ کابل باستان، تألیف عزیزالدین وکیلی فوفلزائی، جلد دوم، کابل، 1387، صفحه 909)

6 - تصفیه امور باقیات گذشته که نسل به نسل بالای مردم انباشته شده و باعث اذیت و آزار مردم و نیز موجب سوء استفاده های وافر مامورین گردیده بود، آنهم به شکلی که به استیذان شاه و فیصله شورای دولت برطبق احکام "نظامنامه اجراءات تصفیه محاسبه ماضیه - مصوبه 1302" همه باقیات سالهای قبل مورد معافیت قرار گرفت و اسناد آن بعد از بررسی در صحن ماشینخانه طی مراسم خاص و در حضور هیئت عالیرتبه دولت حریق گردید که اینکار را سید مهدی فرخ نماینده رسمی ایران در کابل که از مخالفان سرسخت میرهاشم خان بود، در کتاب "کرسی نشینان کابل" به این عبارت عنوان کرد که گویا وزیر مالیه «کلیه دفاتر ماشین خانه را سوختاند!!»،

7 - تشکیل "دفتر کارگزاری مالیه" به استناد نظامنامه "کارگزاری مالیه - مصوبه سال 1300"؛ این دفتر در حقیقت همان "دیوان محاسبات" میباشد که به حیث تفتیش بعدی صورت درست عاید و مصرف دولت را در چهار چوب بودجه مورد بررسی قرار میدهد.

8 - نشر اولین جریده اقتصادی در کشور به نام "ثروت" به مدیریت مسؤل علامه صلاح الدین سلجوقی در ماه قوس 1303 (برای شرح مزید دیده شود: کتاب سیر ژورنالیزم در افغانستان، تألیف پوهاند محمد کاظم آهنگ، چاپ دوم، پشاور، 1379، صفحه 214-216). این جریده بعداً در زمان وزارت عبدالملک خان عبدالرحیمزی بار دیگر به نام "وته - ثروت" به نشر رسید و وزیر موصوف به پاس خدمات ارزنده میرهاشم خان به حیث مؤسس وزارت مالیه فوتوی بزرگ او را در سالون آن وزارت نصب کرد.

9 - نشر اولین پول کاغذی افغانستان مسمی به "افغانی" که در سال اخیر سلطنت امانی (1307) بخصوص حین اعمار قصر دارالامان به حیث وسیله پرداخت مزد کارگران به دوران انداخته شد و در دوره سقوی با ایزاد مهرهای متعدد دوباره به چلند افتاد. این بانک نوتها پنجاه، بیست، ده و پنج افغانی به ضمانت "دارالمضاربه ملیه افغانیه" بنام «دولت علیه شاهی افغانستان» و مزین با امضای



د پانو شمیره: له 3 تر 11

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

وزیرماليه در مطبعه صکوک کابل با کاغذ عالی و رنگهای مختلف به چاپ رسید. (نمونه یک نوت پنجاه افغانی، سال چاپ 1307، دارای شماره مسلسل 88102 که به روی آن مهر های دوره سقوی نیز دیده میشود)

10- تأسیس مطبعه سنگی به نام "مطبعه کاظمی" که اسناد و اوراق وزارت مالیه را به شمول جریده ثروت در آن چاپ میکرد، یکی دیگر از خدمات فرهنگی او است. این مطبعه اساساً یک مطبعه شخصی بود که به سرمایه



خودش بکار افتاده بود.

- 11 - میرهاشم خان افتخار عضویت در معاهده کابل (مورخ 30 عقرب 1300 ش مطابق 22 نوامبر 1921) را داشت که در اثر آن حکومت برتانیه بعد جنجالهای زیاد مذاکرات راولپندی و مذاکرات منصوره، بالاخره استقلال کامل افغانستان را با عقد این معاهده نهائی به رسمیت شناخت و حاضر به تبادل سفر و دفاتر دیپلماتیک بین دولتین شد، (برای معلومات مزید دیده شود: غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، مأخذ فوق الذکر، صفحه 778 - 785).
- 12 - میرهاشم خان در ساختمان و انکشاف شهر جدید دارالامان نقش عمده داشت، چنانکه از چهار محله مسکونی آن شهر جدید یکی بنام «محله هاشم» مسما گردید (سه محله دیگر بنامهای هریک: محله محمود، محله طرزی و محله رضیه نام گذاری شده بود) (برای شرح مزید دیده شود: فرهنگ کابل باستان، تألیف عزیز الدین وکیلی فوفلزائی، مأخذ فوق الذکر، صفحه 896 - 897).
- 13 - میرهاشم خان به حیث وزیر مالیه در لویه جرگه های 1301، 1303 و 1307 اشتراک و در مباحثات پیرامون مسائل مختلف نقش فعال داشت. (طورمثال دیده شود: رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303، چاپ مطبعه سنگی وزارت حربیه، 1303)
- 14 - میرهاشم خان با صداقت در کار در طول سالهای خدمت موفق به اخذ مدالها و نشان های متعدد با ضمایم و امتیازات آن گردید، از جمله نشان "ستور"، نشان "خدمت"، نشان "استقلال" و دو نشان دیگر؛ همچنان موازی دونیم جریب زمین در نفس شهر کابل عقب مقبره اعلیحضرت تیمورشاه طور بخشش جهت اعمار مسکن به فرمان اعلیحضرت امان الله خان به ایشان اعطا گردید که در آنجا با ساختن محل مسکونی مجلل برای خود تا آخر اقامت گزید.

شهید راه صدق و عدالت:

پس از آنکه حبیب الله کلکانی اعلام سلطنت کرد (28 جدی 1307)، دست اندرکاران رژیم جمعی از بزرگان دوره امانی به شمول میرهاشم خان را در یک محفل بزرگ در ارگ احضار کردند تا سندی را که قبلاً تهیه شده بود، ناخوانده به امضای آنها برسانند. حبیب الله با هریک از مدعوین کوتاه سخن می گفت و جهت امضای کاغذ هدایت میداد، تا آنکه نوبت میرهاشم خان رسید. مکالمه امیر حبیب الله کلکانی را با میرهاشم خان «ریه ستیوارت» نویسنده کتاب «آتش در افغانستان 1914 - 1929» چنین بیان میدارد: «درحالیکه حاکم کوهستان را در درخت از یک پا آویزان کرده بودند، نوبت به میرهاشم وزیرماليه رسید. حبیب الله به او خطاب کرد: «تو لاتی (کافر) بزرگ هستی!»، او در پاسخ گفت: «من لاتی نیستم، یک مسلمان حقیقی و سید هستم»، حبیب الله سؤال کرد: «آیا تو همان نبودی که بودجه را ساختی؟»، او در جواب گفت: «بلی! بودجه یک سیستم قدیمی حساب است، درخانه، دوکان

د پانو شمیره: له 4 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

و در همه جا بودجه دارند. بودجه یک نام جدید است که به محاسبه داده اند»، حبیب الله گفت: «آیا این نام کفری نیست؟»، وزیر مالیه در جواب گفت: «نخیر». بعد امیر گفت: «برو با ما نان و نمک شو! وزیر دربار برای تان یک کاغذ را میدهد و شما باید به آن امضا کنید.» (ریه ستیوارت، کتاب: آتش در افغانستان، ترجمه یار محمد کوهسار کابلی، چاپ پشاور، 1380 ش، صفحه 117)

این همان کاغذ طومار گونه بود که ناخوانده از طرف 75 نفر حاضرین مجلس امضا شد و اولین فرمانی بود که بغرض بطلان همه اجراءات دوره امانی تهیه و به نشر رسید. (متن مکمل اعلامیه دیده شود در کتاب: عبدالشکور حکم، از عیاری تا امارت - امیر حبیب الله کلکانی، صفحه 304 تا 310)

میر هاشم خان متعاقب این جلسه از کوشش های خود جهت اعاده مجدد سلطنت امان الله خان دست نکشید و خواست به شاه که هنوز در قندهار بود به نحوی در برگشت به کابل کمک کند، چنانکه خانم ریه ستیوارت می نویسد: «وزیر مالیه امان الله خان، محمد عمر پیلوت را به خانه خود دعوت نمود، وی میدانست که امان الله خان خیلی ها به طیاره نیاز دارد. میر هاشم وزیر مالیه یک خریطه مملو از طلا را به عمر پیلوت نشان داد و گفت: اگر طیاره را به قندهار ببری، همه این طلا ها از شماست. عمر صرف یک دانه طلا را که در آن نام امان الله خان حک شده بود، گرفت و آنرا بوسید و باقی را رد کرد.... طیاره او در میدان هوایی قندهار که همه منتظر وی بودند، فرود آمد، عمر را پذیرائی کردند، نه از باعث طیاره که با خود آورده بود، بلکه به اساس خبر هائیکه با خود داشت.... اولین وظیفه که به عمر از جانب امان الله خان داده شد، این بود که اوراق حاوی اخبار تازه را در قرب وجوار غزنی پخش کند.» (برای شرح مزید دیده شود: ریه ستیوارت، آتش در افغانستان، صفحه 164 - 165)

با گذشت هر روز و فعالیت های مخفی میر هاشم خان به نفع امان الله خان سوء ظن سقوی ها بر او بیشتر و بیشتر شد، چنانکه یک نامه سپه سالار محمد نادر خان که عنوانی میر هاشم خان نوشته شده بود و در آن از او تقاضای همکاری کرده بود، بدست اراکین سقوی افتاد و به همین دلیل در ماه های سرطان 1308 او را بازداشت کردند و به زندان ارگ زندانی ساختند. علامه فیض محمد کاتب در کتاب "تذکر الانقلاب" خود می نویسد: «از وصول مکتوب محمد نادر خان به وزیر مالیه عهد اعلیحضرت امان الله، میر هاشم که از قرب رسیدن خود در کابل نوشته بود و تسلیت به او داده، ضمناً اشارتی کرده بود که به ذریعه تبلیغات و هدایات اگر بتواند اهالی کابل و اطراف قریبه آنرا که از سالار اهل ضلالت و شقاء پسر سقاء متنفر و جگر خون بودند، برخلاف آن برانگیزد به ذریعه تلیفون به قوماندان امر حبس و توقیف دو برادر داد.» (صفحه 309 کتاب)؛ علامه کاتب در جای دیگر همین کتاب می نویسد: «میر هاشم وزیر مالیه عهد اعلیحضرت امان الله خان با برادر خود سید حبیب از مکتوب محمد نادر خان که به نام او نوشته و به دست پسر سقاء افتاد، محبوس و خانه اش ضبط شد.» (صفحه 387 کتاب)

سید حبیب (برادر میر هاشم خان) مدت کوتاه در زندان ماند و زود رها شد، اما میر هاشم خان تا سقوط سقوی در زندان ارگ محبوس بود و در این زندان همه عائله محمد نادر خان اعم از زنان و اطفال به شمول اسد الله خان و علی شاه خان نیز زندانی بودند و هیچ سرپرست و غمخوار نداشتند. میر هاشم خان با آنها ملاطفت زیاد داشت و در تهیه ضروریات شان از هیچ نوع کمک دریغ نکرد، حتی یک بار که او را به مقصد اعدام با اسد الله خان و علی شاه بردند، با دادن پول حیات خود و دو جوان را خرید.

شرحی از زبان سردار علی شاه خان سلیمان:

در این ارتباط می‌خواهم جریان صحبت خود را با سردار علیشاه خان که باهم در زندان پلچرخ مدتی زندانی بودیم، به حیث یک روایت تاریخی بیان نمایم: بعد از کودتای ثور 1357 و شهادت محمد داؤد خان و بیست تن از افراد فامیل او حکومت کودتایی خلقی - پرچمی تصمیم گرفت تا همه اعضای خانواده به اصطلاح خودشان "آل یحیی" را اعم از مرد و زن و پیر و جوان تاجائیکه توانستند، به زندان نیمه کاره پلچرخ زندانی کنند. دوماه و چندی بعد از کودتا اینجانب با جمعی از استادان پوهنتون نیز به آنجا زندانی شدم. در جمله زندانی های خاندانی یکی هم سردار علیشاه خان - مرد مسن و اغلب مریضی بود که بیشتر اوقات را در اتاق کوچک محبس می گذشتاند. پس از یکسال که تاحدی شرایط در داخل دهلیزهای زندان از شدت اولی بازمانده بود و زندانی ها میتوانستند یکی به اتاق دیگر در عین دهلیز بروند، من هم روزی برای احوال پرسسی به اتاق سردار علیشاه خان رفتم و باهم برای یک ساعت از هر طرف صحبت کردیم. او که میدانست من نواسه میره‌اشم خان مرحوم هستم، ضمن تعریف و تمجید از کمکهای او هنگام حبس شان در زمان سقاوی به بیان مختصر خاطرات خود از آن وقت پرداخت و گفت:

روزهای دشوار را گذشتاندیم، وقتی سپه سالار و برادران شان همه به خارج و بعضی به اطراف کشور بودند و بچه سقو کابل را اشغال کرد، مال و منال همه بزرگان کابل از جمله خانواده های ما را چور و چپاول کردند، لذا تعدادی از ما به خانه حضرت صاحب و برخی به بعضی جا های دیگر پناه بردیم. وقتی به سقوی ها از ورود سپه سالار محمد نادر خان به هند و متعاقباً به خوست اطلاع رسید و مقابله با آنها آغاز شد، بچه سقو امر کرد تا همه افراد خانواده اعم از زن و مرد و طفل و پیر و جوان را در ارگ زندانی نمایند. از مرد ها تنها من و سردار اسدالله خان بودیم که هر دو تازه پا به جوانی گذاشته بودیم.

سردار علیشاه خان افزود: در زندان از جمله بزرگان دوره امانی یکی هم جناب وزیر صاحب مالیه میره‌اشم خان با ما بود که از هر ناحیه با خانواده ما در آن وقت دشوار کمک و استعانت میکرد. تقریباً ماه های اسد 1308 بود که صبح وقت من و اسد الله خان را نفری سقوی زنجیر و زولانه کردند و از اتاق بیرون بردند و وقتی بیرون شدیم، چشم به وزیر صاحب افتاد که او را نیز زنجیر و زولانه کرده و اطرافش را چند عسکر گرفته بودند. دیدم وزیر صاحب با یکی از کلانترهای سقوی به تنهایی صحبت میکند. در این وقت احساس کردیم که ما هر سه را برای اعدام می برند. بهرحال آن شخص بعد از صحبت با وزیر صاحب رفت و پس از دقایقی برگشت و وزیر صاحب را با زنجیر و زولانه بسوی یک دفتر با خود برد. ما دونفر فکر کردیم که تا چند دقیقه دیگر نوبت ما نیز میرسد، ولی دقایق می گذشت و پس از تقریباً نیم ساعت دیدیم که وزیر صاحب را دوباره آوردند، ولی زولانه در پا نداشت و امر شد که زولانه های ما را نیز باز کنند و ما را دوباره به اتاق بردند که از این معما هیچ نفهمیدیم.

روز بعد وقتی وزیر صاحب مالیه را در محوطه زندان دیدم، آهسته جریان را پرسیدم که چه شد؟ مختصر گفتند که پول کار خود را کرد و ما فعلاً از خطر فوری بدور ماندیم و سرش را شور داد و آهی کشید و چیزی دیگر نه گفت. دلم بسیار ناقرار بود، چند روز بعد با استفاده از فرصت بار دیگر از وزیر صاحب خواهش کردم که کمی در باره برایم معلومات دهد و پس از اصرار من گفت: آنروز که ما سه نفر را برای اعدام می بردند، پیامی به قلعه بیگی سقو فرستادم که قبل از اعدام می‌خواهم یک رمز را برایش بگویم. او مرا نزد خود خواست و باهم خصوصی صحبت کردیم و برایش گفتم که پولهایم نزد چند نفر است، اگر مرا اعدام کنید، آن پولها همه به هدر میروند. می‌خواهم شما این پولها را

به نحوی از آن اشخاص حصول نمایند و بعد هرچه تقدیر من باشد، به آن راضی هستم. با اینکار موافقه نمود و امر کرد که زولانه ها را از پاهایم باز کنند و کاغذی داد که عنوانی یکی از آن اشخاص بنویسم و طلب امانت خود را نمایم که بدست آورنده پرزه هذا تسلیم دارد.

علیشاه خان گفت: هنوز کلام وزیر صاحب مالیه تمام نشده بود که پرسیدم با برگشتن شما چرا زولانه های من و اسدالله خان را باز کردند و از اعدام ما منصرف شدند؟ در جواب همین قدر گفت که خدا کمک کرد و شما نیز نجات یافتید!

روزها گذشت و اواسط ماه میزان بود و شنیدیم که گروه های مخالف سقوی در حاشیه شهر نزدیک شده اند و ارگ در محاصره قرار دارد. آواز فیرهای توپ از داخل ارگ به بیرون به شدت ادامه داشت و در داخل ارگ یک نوع بی نظمی به مشاهده میرسید و عساکر سقوی در حال حمله و قسماً گریز بودند. حوالی شام بود که وزیر صاحب مالیه به اتاق ما آمد که امر شده شما یک نامه امیر را به طرف مقابل برای مصالحه بین طرفین ببرید. ترسیدم که مبادا این یک دام باشد، ولی چاره دیگر نداشتم و آماده شدم. وقتی مرا سوار موتر کردند، چشمم به حضرت صاحب محمد صادق جان افتاد به من گفت که در کنارش بنشینم. در تاریک شب با سواری موتر همراه چند عسکراز ارگ بیرون شدیم و به سمتی رفتیم که ندانستم کجا بود. موتر توقف کرد و جمعیتی از مردان مسلح در آنجا بودند و ما را بردند نزد یک تعداد کسانیکه هیچ یک آنها را نمی شناختم، ولی معلوم می شد که از جمله بزرگان و سران مخالفین بودند. پس از احوال پرسشی نشستیم و حضرت صاحب کاغذ را از دستم گرفت و به یکی آنها داد و گفت که منتظر احوال هستم و هر دو خداحافظی کردیم و دوباره مرا به ارگ آوردند.

سردار علیشاه خان پس از مکث ادامه داد و گفت: فردا صبح وقت باز وزیرصاحب به دیدن من و اسدالله خان آمد و خبر فرار حبیب الله و اراکین او را از ارگ داد و گفت که همین حالا به شاه ولیخان پیغام فرستادم که حبیب الله از ارگ فرار کرده و در ارگ جز زندانی ها کسی دیگر نمانده و هرچه زودتر به اینجا آمده و ارگ را تسلیم شود و گفت که تا آمدن آنها من اینجا می مانم و بعد تسلیمی ارگ به خانه میروم.

علیشاه خان گفت: در این موقع از وزیر صاحب خواهش کردم که راز زنده ماندن ما دو نفر را بگوید. او گفت: هر هفته من یک کاغذ به یکی از کسانیکه پولهایم نزدش بود، می نوشتم و او آن مبلغ را به نفر اعزامی قلعه بیگی تادیه میکرد. در همان وقت که ما را برای اعدام می بردند، به قلعه بیگی سقوی گفتم که از مرگ این دو جوان بیگناه چه فایده، بهتر است اول مرا بکشید بعد آنها را. قلعه بیگی که به طمع و حرص پول بود، اعدام هر سه ما را تا زمانیکه از پول استفاده کند، به تعویق می انداخت که تا حال اینکار ادامه داشت.

علیشاه خان این رویداد را در زندان پلچرخی در حالی برایم بازگو میکرد که در روی زمین در بستر خود پاها را دراز کرده و دور چشمانش اشک حلقه زده بود و با یاد آن روزها آهی کشید و گفت: رضای خدا نبود که بمیرم و زندگی من و اسدالله خان در عالم اسباب مرهون لطف پدرکلانت است که خداوند بزرگ او را رحمت کند و هر وقت آن روزها یادم می آید، در حقش دعا میکنم.

با این شرح دیده شد که بتاريخ 22 میزان 1308 (14 اکتوبر 1929) رژیم سقوی در اثر فشار قوای مخالفین تحت امر شاه ولی خان (بعداً مارشال و ملقب به فاتح کابل) سقوط نمود و امیر حبیب الله کلکانی با جمعی از یاران خود بطرف کوهدامن فرار کرد. در اینوقت ارگ خالی ماند و میرهاشم خان با رهائی

از زندان، ارگ را زیر نظر خود گرفت و به شاه ولی خان از فرار بچه سقو اطلاع داد. همان بود که شاه ولی خان با قوای خود به ارگ رسید و ارگ را از میرهاشم خان تسلیم شد.

سردار اسدالله خان سراج در کتاب "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید" که سالها بعد نوشت و این کتاب در امریکا به چاپ رسید، در زمینه می نویسد: «ارگ از سقوی ها خالی شده بود و همه رفته بودند. مرحوم میرهاشم خان وزیرمالیه شخصاً رفت تا خزانه را بررسی نماید. در باز بود و هرکدام از سقویها مقدار پولیکه می توانستند، باخود برده بودند. وزیرمالیه در را بسته و قفل زد که در آن اثنا بمی انفلاق کرد، ولی صدمه به وی نرساند. سقوی ها فشنگ و قطارهای کارتوس خود را روی خیابانهای ارگ جاگذاشته بودند، وزیرمالیه آنها را جمع آوری کرده بین یک تعداد از محبوسین و عمله ارگ که از کابل و شش کروهی آن بودند و با سقاء نرفته بودند، تقسیم کرده ایشان را برای مدافعه به برج ها و دروازه ارگ گماشتیم تا مبادا سقاء عایله خود را جابجا نموده و دوباره برگردد. تعداد مدافعین به حدود صد نفر میرسیدند.» (شرح مزید کتاب: "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید"، نوشته سردار اسدالله خان سراج، صفحه 93 - 98)

وقتی حبیب الله با تعدادی از عایله خود بطرف کوهدامن فرار کرد و ارگ توسط میرهاشم خان به قوای شاه ولیخان تسلیم داده شد، سپه سالار محمد نادرخان به چهلستون رسید و بروز 23 میزان 1308 جمعی از شخصیت ها به دیدن شان در قصر چهلستون رفتند. سید قاسم رشتیا در کتاب خاطرات خود در این ارتباط می نویسد: «سپه سالار قبل از داخل شدن به کابل، در چهلستون توقف نموده و اشخاص روشناس کابل به ملاقات شان شتافتند که پدر (سیدحبیب خان بعداً مستوفی ولایت کابل - نویسنده) و کاکای من (میرهاشم خان - نویسنده) هم در میان آنها بودند. بطوریکه از زبان پدرم و عده دیگری از اشخاص حاضر مجلس شنیدم، سپه سالار از اهل مجلس درباره موقف خود راجع به زعامت آینده کشور استفسار نمود و اکثر حاضرین ایشان را مناسبترین شخص برای احراز مقام سلطنت وانمود کردند. اما چند تن محدود که در جمله آنها محمد ولی خان وکیل، شیر احمد خان رئیس شورا (شوهر خواهر محمد نادرخان - نویسنده) و میرهاشم خان وزیر مالیه شامل بودند، چنین نظریه دادند که مناسبتر آن است که فعلاً سپه سالار به حیث وکیل سلطنت شناخته شده و فیصله موضوع پادشاهی را به لویه جرگه واگذار نمایند. اما طوریکه جریان مجلس سلام خانه (24 میزان 1308 - نویسنده) نشان داد که در اثر اظهارات چند تن اشخاص سرشناس امثال فیض محمد خان زکریا وزیر معارف و علی محمد خان بدخشی و غلام محمد خان وردک وزیر تجارت سابق و اصرار سران قبایل، بالاخره سپه سالار سلطنت را قبول نمود و این موضوع آغاز یک سلسله اختلافات و نا آرامی های مداوم گردید.»

سید قاسم رشتیا در ادامه می نویسد: «قابل تذکر است که در کابینه اولی که بلافاصله بعد از اعلان پادشاهی اعلیحضرت نادرشاه اعلان شد، هیچکدام از سه شخص فوق الذکر که نظر دیگری ارائه کرده بودند، شامل نبودند و در حالیکه میرهاشم خان فردای روز اعلان پادشاهی نادر شاه بصورت فجائی (آنی و غیر مترقب - نویسنده) وفات یافت، دیری نگذشت که محمد ولی خان به محکمه کشانیده شد، شیر احمد خان با اینکه شوهر همشیره شاه بود، تا مدت دراز بیکار ماند و عده دیگر از طرفداران اعلیحضرت امان الله خان تحت فشار قرار گرفته و بعضی از آنها حبس و برخی اعدام شدند و معلوم شد که یک تصفیه حساب اساسی شروع شده است که بیش از پیش فضای سیاسی افغانستان را مکدر و مغشوش گردانید.» (کتاب: خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا - 1311 تا 1371، چاپ اول، 1376، صفحه 9)

با شرح فوق واضح میشود که وفات میرهاشم خان یک حادثه طبیعی نبود و ریشه عمیق سیاسی داشت و بسته به دلائلی بود که در زمان سلطنت اعلیحضرت امان الله خان نزاکتهایی بین میرهاشم خان به حیث یکی از حامیان سرسخت شاه و سپه سالار محمد نادر خان و برادرانش موجود بود. با آنکه اتهام این قتل را به دوش ناظر میرهاشم خان شخصی بنام "مسجدی" انداختند تا راز اصلی افشا نشود، ولی واقعیت امر طور مشهود یک قتل سیاسی و پلان شده بود که منجر به شهادت یک فرزند صدیق و خدمتگار وطن گردید.



(آخرین فوتوی میرهاشم خان وزیر مالیه با ناظر مسجدی خان (در عقب سیت) و میر محمد کاظم خان پسر موصوف (راننده موتر) در ماه سنبله 1307)

عبدالصبور غفوری هنگامیکه در ماه ثور 1310 در "توقیف خانه" زندانی شد، از تصادف با "مسجدی" مذکور هم اطاق گردید. او در کتاب خاطرات زندان خود شرحی دلچسپ در این زمینه دارد و می نویسد: «مسجدی خان ملازم وزیر صاحب مالیه مرحوم که به اتهام قتل او

محبوس شده، یک مرد بلند بالا دارای ریش سیاه و باریک اندام است که نسبت به تهمت قتل نهایت پریشان بوده و نزد ما ساعتی از بدبختی خود شکایت کرد و اظهار داشت که ده سال کامل خدمت وزیر مرحوم را از قبیل درایوری، پیشخدمتی و ناظری و غیره نموده و وزیر مرحوم به او نهایت مهربانی داشتند و اتهام قتل وزیر که به او نسبت داده اند، افترا مطلق است».

غفوری در ادامه می نویسد: «من اگر چه در موضوع مرگ وزیر مرحوم که با ما مناسبت خانوادگی دارند، قبری وارد هستم مگر با آنهم تفصیل مرگ میر محمد هاشم خان مرحوم را از مسجدی خان جویا شدم. مسجدی خان اظهار داشت که البته شما خبر دارید که وزیر صاحب مرحوم در نزد حکومت سقوی محبوس بود، وقتیکه کابل گرفته شد و حبیب الله بطرف سمت شمال گریخت، محبوسین از بندی خانه خلاص شدند. وزیر صاحب نظر به مهربانی که با من داشت، شب همراهی شاجی عبدالله خان و عزیز جان پسر صوفی عبدالحمید خان و میرکاظم جان پسر شان (که برای سپری نمودن ایام رخصتی از جرمنی به کابل آمده و در اثر غائله سقوی موفق به برگشت برای ادامه تحصیل به جرمنی نشده بود. نویسنده) بخانه ما آمدند و شب به نان غریبی ما مهمان شدند. هرچهار نفر در یک نان خوردند، میوه و چای نوش جان کرده خوابیدند. نزدیک صبح برای وزیر صاحب یک قسم درد معده و قسیان پیش شد که چندبار در لگن دست شوئی قسیان نموده و از درد معده شکایت میکرد. ماهمگی پریشان شدیم و داکتر قریشی را حاضر ساختیم. وقتیکه داکتر قریشی آمد، وضع وزیر صاحب خیلی خراب و بالاخره فوت نمودند. داکتر قریشی اظهار داشت که ممکن است که جناب وزیر صاحب مسموم شده باشد. مختصر اینکه خویشان و اقارب وزیر صاحب جمع شدند و جنازه بعد از تکفین و حضیره شان انتقال و بخاک سپرده شد. متعاقب آن (حکومت) بنده (مسجدی - نویسنده) را احضار و زولانه و توقیف کردند. اکنون یکنیم سال است که محبوس میباشم و به گناه خود نمیدانم». (کتاب: سرنشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ارگ - خاطرات عبدالصبور غفوری، چاپ پشاور، 1380، صفحه 46)

با گذشت سه سال میرمحمد کاظم پسر وزیرمالیه که از جریان واقعی موضوع آگاه بود و از ترس رژیم جرأت ابراز حقیقت را نداشت و اما میدانست که مسجدی بیگناه است، لذا به نمایندگی از ورثه با تهیه یک ابراء خط، درخواست رهائی مسجدی را کرد که مورد قبول حکومت قرار گرفت و مسجدی بیچاره از زندان رها شد.

میرمحمد کاظم (پدر نویسنده) سالها بعد زبان به کلام گشود و این راز نهفته را برای ما بیان کرد و خاطره خود را از آن شب اسرار آمیز چنین شرح داد: هنگامیکه سقو ارگ را ترک کرد، من با چندی از اقارب برای مشایعت پدرم به ارگ رفتیم و ایشان با ما بخانه آمد، مادر و خواهرانم و همه فامیل از دیدار مجدد پدر خوشحال شدیم. ساعتی بعد پدرم برایم گفتم که میخواهد به دیدن شاه محمود خان (برادر نادر خان - بعداً وزیر دفاع و صدراعظم) که تازه به کابل رسیده و بطور مؤقت در خانه غلام نبی چرخ (عقب زیارت شاه دوشمشیره ولی) اقامت گزیده بود، جهت تبریکی برود و از من خواست تا او را همراهی کنم. حین خروج از حرم سرا با برادر خود سید حبیب خان برخورد و از او سخت انتقاد کرد و گفت: تو آبروی مرا ربودی و...؛ پدرم گفت: نمیدانستم که بین دوبرادر چه اتفاق افتاده بود، ولی بعداً فهمیده شد که کاکایم با حضرت نورالمشایخ و شاه محمود خان که همه در ضدیت با امان الله خان فعال بودند، ارتباط برقرار کرده بود. بهر حال هر دو یکجا برای دیدن شاه محمود خان رفتیم. شاه محمود خان ضمن صحبت و ابراز تشکر از غمخواری خانواده شان در زندان، از وضع صحتی پدرم پرسید. پدرم شکایت از گوشهای خود کرد که آواز فیرمتواتر توپ ها در ارگ هنوز هم در گوشش طنین انداز است و او را اذیت میکند. شاه محمود خان گفت: من داکتر قریشی را می فرستم که برای شما دوا بدهد. ما به منزل ناظر ما مسجدی آمدیم. شب یکی دونفر مهمان آمدند و بعد از صرف غذا مهمان ها رفتند و هنوز سرشب بود که داکتر قریشی آمد و بعد از مصافحه کوتاه، گوش های پدرم را معاینه کرد و گفت چیزی مهمی نیست و با قطره چکان دوائی را که با خود آورده بود، در گوشهای پدرم چکاند و خود مرخص شد. شب من و پدرم در یک اتاق خوابیدیم. نیمه های شب بود که پدرم صدا زد و از شدت درد پشت و سینه می نالید و گفت که پشتش را قدری مالش دهم. من اینکار را کردم و گفتم: «جزاک الله». پس از آن هر دو به خواب رفتیم، صبح هنگام نماز منتظر شدم تا پدرم برای وضو برخیزد، ولی او همچنان آرام خوابیده بود. پریشان شدم و آهسته بر بالینش رفتم تا او را برای ادای نماز بیدار کنم، دیدم که رمقی ندارد و جان بجان آفرین سپرده است و از دهنش آب زردگونه با قدری خون آمده است. داد و فریاد من بلند شد. خلاصه پدرم آرام و بدون صدا جان داده بود. وقتی وجودش را دیدم، قفس سینه و پشت او سیاهی و کبودی آورده بود. این وضع مرا نگران ساخت و اولین کاریکه کردم بالشت و مواد افراز شده را پنهان نمودم. بعد از طی مراسم فاتحه، مسجدی را به اتهام قتل توقیف کردند، ولی من یقین داشتم که کار در جای دیگر بوده و بنأ خاموشانه مواد افراز شده را در یک بوتل انداخته و آنرا به داکتر سفارت جرمنی که با او شناخت نزدیک داشتم، بردم تا معاینه لابراتوری نماید. داکتر سفارت یکی دو روز بعد مرا خواست و گفت که پدرت مسموم شده است. آنوقت برایم همه چیز روشن شد. موضوع را با کاکایم سید حبیب خان بطور خصوصی در میان گذاشتم، موصوف توصیه کرد که اکنون کار از کار گذشته و نباید جان خود را به خطر بیندازی! من توصیه کاکایم را قبول نموده خاموشی اختیار کردم و اما دلم به حال ناظر مسجدی می سوخت، تا آنکه در رهائی او از زندان وجدانم را چند سال بعد آرام ساختم.

اینکه چرا بین چشم دید پدرم و اظهارات مسجدی تفاوت وجود دارد، واضح است که مسجدی ادعای قتل را بر خود تهمت و یک افترا مطلق میدانست و اما نمی توانست اصل قضیه را بیان کند. ذکر

حضورشاه جی عبدالله که از دوستان محمد نادرشاه و بردارانش بود، آنشب به حیث مهمان و نیز آمدن داکتر قریشی اشاره های غیرمستقیم به اصل موضوع است، در غیر آن فرا خواندن داکتر قریشی در نیمه های شب بعد از دگرگونی وضع مزاج میرهاشم خان در شرایط آنوقت ممکن و میسر نبود. بهرحال هرچه بود، انجام شد.

پدرم میرکاظم آقا تا دم مرگ به انگیزه سیاسی شهادت پدر خود باور داشت، ولی حوادث بعدی و گیر و گرفت ها مانع افشای این موضوع می شد و نمی خواست آنرا آشکار سازد. حتی چندی بعد از کودتای ثور 1357 یک خبرنگار از یکی از روزنامه ها به دیدن پدرم به خانه شان آمد و میخواست راجع به شهادت پدرش میرهاشم خان طالب معلومات شود و آنرا به نشر بسپارد. اما پدرم به بهانه مریضی و ضعف حافظه از همچو مصاحبه معذرت خواست و اصلاً میل نداشت داستان ظلم گذشته را با ظالم های عصر جدید در میان بگذارد.

طوریکه ذکر شد، میرهاشم خان وزیرمالیه صبح زود روز 24 میزان 1308 بطور «فجائی» یا به عبارت واضح تر شهید راه صدق و عدالت شد و نام نیک و پرافتخار از خود بجا گذاشت. جنازه مرحومی روز بعد از اعلان سلطنت محمد نادرشاه در شهدای صالحین به خاک سپرده شد و قاری عبدالله خان ملک الشعرا چند بیت ذیل را انشاء کرد که در میناره کوچک لوح مزارش حک گردید:

میر هاشم وزیر نام آور
آنکه گردد بنام نکو یاد
آنکه بود از نجابتش نَسَبی
سید نیک خوی نیک نهاد
آنکه چهل سال زندگانی خویش
بر سر خدمت وطن بنهاد
آنکه بوده است چون نظام الملک
در امور محاسبه استاد
ناگهان در جمادی اول
رفت ازین تنگنای بی بنیاد
گرچه شست و سه عمر یافت، برفت
هم بیکدم ازین خراب آباد
خامه زین غم الف کشیده بگفت
(جای او در ریاض مینو باد)
1349 - 1 = 1348 ق

د پانو شمیره: له 11 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ